

کارکرد التفات قرآنی در ایجاد پیوستگی و فضاسازی معنایی با خروج از زبان هنجار*

فاطمه ملایم^۱

چکیده:

التفات از مختصات سبکی قرآن کریم و یکی از مصادیق برجسته‌سازی است که با خروج از زبان هنجار و آشنایی‌زدایی، شبیه به طرح بی‌مقدمه موضوع و موجب گسست اجزای کلام می‌شود. این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی، نمونه‌هایی از آیات حاوی التفات سیاقی در قرآن را مطالعه می‌کند. التفات در نگاه تجویزی به نحو، عامل تضعیف پیوستگی اجزای جمله است. نویسنده بر این باور است که اگر این صنعت با نگاه توصیفی به نحو و مبتنی بر نظام زبانی قرآن و مناسبات معنایی و متکی بر کارکرد سلیقه و ذوق ادبی بررسی شود، نتیجه متفاوت می‌شود. با این نگاه، این صنعت به‌صورت نامرئی، در ماورای عبارت‌ها، لایه‌های معنایی ایجاد می‌کند و اجزای کلام را به هم پیوند می‌دهد و به حس زیبایی‌شناختی مخاطب پاسخ می‌دهد.

کلیدواژه‌ها:

التفات / هنجار / برجسته‌سازی / پیوستگی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۵، تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۵/۲.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2019.53607.2431



مقدمه

قرآن به‌عنوان نمونه عالی متون ادبی، به‌منظور وسعت بخشیدن به معنا و تأثیرگذاری مطلوب، از امکانات و سبک‌های متنوع زبانی استفاده می‌کند. التفات یکی از امکانات خاص نحوی و سبک‌ساز است که قرآن از آن استفاده می‌کند، تا با خروج از زبان هنجار و آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی، معناسازی کند و بر مخاطب تأثیر مطلوب داشته باشد.

التفات ایجاد تغییرات ناگهانی دستوری و معنایی است که در اثنای کلام، با غرضی خاص و به مقتضای حال صورت می‌گیرد. این صنعت که در سطح جمله و اجزای آن صورت می‌پذیرد، از یک سو با خروج از زبان هنجار و برجسته‌سازی و ابهام‌سازی، معناپردازی و نوآفرینی می‌کند، و از سوی دیگر برای مشارکت دادن مخاطب در خوانش متن و کشف لطایف معنایی و بلاغی و برداشت‌های جدید، فضا‌سازی می‌کند و از این طریق، به حس زیبایی‌جویی او پاسخ می‌دهد.

این صنعت مانند دیگر امکانات زبانی، متنی شناور و باز در برابر مخاطب قرار می‌دهد. متن شناور برخلاف متن‌های بسته که تفسیرهای متفاوت را برنمی‌تابد، مخاطب را به فضایی باز وارد می‌کند، تا برداشت‌های نویی از متن داشته باشد.

قرآن از این قابلیت تعبیری نهفته در زبان استفاده می‌کند تا معانی عمیق را با ظرافت‌های زیبایی‌شناختی، به مخاطب منتقل کند. کشف این ظرافت‌ها، مستلزم این است که مخاطب در ظاهر عبارات متوقف نشود.

پیش‌فرض نویسنده در این نوشتار این است که وقتی التفات، با تکیه بر قوانین نحوی صرف بررسی شود، ملتف الیه به‌ظاهر شبیه به طرح بی‌مقدمه موضوع و بی‌ارتباط با دیگر اجزای کلام می‌شود، در نتیجه التفات، به‌عنوان عامل تضعیف پیوستگی اجزای کلام مطرح می‌شود. اگر این صنعت با نگاه توصیفی به نحو و مبتنی بر معیارهای نظام زبانی خاص قرآن و ذوق ادبی تحلیل‌گر صورت پذیرد، درمی‌یابیم که به‌عنوان عامل پیوستگی اجزای متن عمل می‌کند.

علاوه بر این، لغویان و نحویان متقدم، کارکرد التفات را زدودن خستگی از مخاطب به‌خاطر توالی کلام با یک سیاق، بیداری و هشیاری و به شوق آوردن او و هیجان‌آمیز کردن کلام می‌دانند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۱۴). در این مورد نیز اگر تحلیل با نگاه دوم انجام شود، کارکرد التفات متفاوت می‌شود و می‌توان به برداشت‌های جدیدی دست یافت.

نویسنده با این پیش‌فرض در نظر دارد با بررسی ساختار برخی نمونه‌های التفات قرآنی، مبتنی بر نگاه توصیفی به نحو و نظام زبانی خاص قرآن، مناسبات معنایی و کارکرد آنها را از منظر هنجارگریزی و برجسته‌سازی و ایجاد ابهام هنری و معناسازی مطالعه کند، تا تأثیر این صنعت را در ایجاد پیوستگی در اجزا و تشکیل لایه‌های معنایی تبیین کند و پاسخگوی پرسش‌های زیر باشد:

- ۱- التفات چگونه عامل ازهم گسستگی اجزای کلام می‌شود؟
- ۲- التفات چگونه از طریق آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی، معناسازی می‌کند؟
- ۳- التفات چگونه اجزای ازهم گسسته کلام را به‌هم پیوند می‌دهد؟

پیشینه پژوهش

از پژوهشگران معاصر، حسن طبل در کتاب *أسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة*، انواع التفات‌های اسلوبی در قرآن را معرفی می‌کند و به اهداف و اسرار بلاغی آنها می‌پردازد. مقاله «کاربردها و کارکردهای شگرد التفات در قرآن» از محمد آ.س. عبدالحلیم نیز به معنای التفات، انواع خاص و عام و جایگاه آن در بلاغت می‌پردازد. مقاله «بازنگری معنایی در التفات بلاغی و اقسام و کارکردهای آن» تألیف هما رحمانی نیز، گونه‌های مختلف التفات و کاربرد آنها را معرفی می‌کند. مقاله «دراسة الالتفات المقارنیة» از عباس اقبالی و دیگران، التفات را در سوره احزاب به‌عنوان عنصر مهم انسجام‌بخشی به متن بررسی کرده است.

مقاله «العدد فی نماذج من القرآن الکریم» تألیف نزیه محمد إعلای، به برخی التفات‌های عددی در قرآن پرداخته و ثابت می‌کند که برخی از آنها شروط التفات را ندارند.

عدنان عبدالکریم خلیفات در مقاله «أسلوب الالتفات فی القرآن الکریم و جهود أشهر اللغویین و النحاة فی دراسته»، به تعریف التفات و بیان اقسام آن پرداخته است. رساله دکتری «فن الالتفات فی مباحث البلاغیین» از دانشگاه أمّ القری و رساله دکتری «أسلوب الالتفات و دلالاته فی القرآن الکریم» دانشگاه مالزی، ضمن تعریف التفات، به اقسام و نمونه‌هایی از آن استشهدا نموده‌اند.

بررسی این صنعت مبتنی بر دو نوع معیار نحوی با رویکرد توصیفی، و معیار نظام زبانی قرآن با تکیه بر ذوق سلیم و توجه به مناسبات معنایی و کشف قابلیت آن در



ایجاد پیوستگی در متن و تشکیل لایه‌های معنایی، موضوعی است که این مقاله به آن می‌پردازد و تاکنون در مورد آن در مطالعات مذکور و مطالعات دیگر در این حوزه، پژوهشی صورت نگرفته است.

مفهوم‌شناسی

۱. آشنایی‌زدایی (defamiliarization)

این اصطلاح از ارکان اصلی مکتب فرمالیست روس است که بر ناآشنا ساختن و بیگانه کردن آنچه آشناست، دلالت دارد. کارکرد آشنایی‌زدایی این است که با تمهیدات و شگردهای خاص، زبان شعر را برای مخاطب بیگانه می‌کند و با عادت‌های زبانی مخالفت می‌کند. (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ص ۱۰۷)

۲. برجسته‌سازی (foregrounding)

آشنایی‌زدایی با برجسته‌سازی رابطه مستقیم دارد. فرمالیست‌ها برای زبان دو فرایند «خودکاری» (automatization) و «برجسته‌سازی» را در نظر گرفتند. فرایند خودکاری، کاربرد عناصر زبانی به قصد بیان موضوع است. برجسته‌سازی، به‌کارگیری عناصر زبان به شیوه غیر متعارف است؛ به‌گونه‌ای که نظر مخاطب را جلب کند. آنها فرایند دوم را عامل به‌وجود آمدن زبان ادب می‌دانند. (صفوی، ۱۳۹۴، ج ۱: ص ۳۹)

۳. هنجارگریزی

هنجارگریزی (Deviation from the norm) انحراف از قواعد حاکم بر زبان و جابه‌جایی عناصر جمله و کاربرد صورت‌های نامتعارف در زبان است. در هنجارگریزی، عدول صورت نمی‌پذیرد، مگر اینکه قبل از آن، سیاق و قاعده‌ای وجود داشته باشد تا انحراف از آن حاصل شود و عدول با آن سنجیده می‌شود و ارزش ادبی آن مشخص شود (صلاح فضل، ۱۹۸۷: ص ۱۹۳). معیار هنجارگریزی و آشنایی‌زدایی، زبان عادی و گزارشی است که رویدادها را آن‌گونه که هستند، توصیف می‌کند.

شاعر یا نویسنده وقتی احساس کند زبان معیار به‌درستی نمی‌تواند معنا و احساسات مورد نظر او را به مخاطب انتقال دهد، از قواعد دستوری زبان هنجار سرپیچی می‌کند و به دگرگون‌سازی اجزای جمله پرداخته و به زبان ادبی روی می‌آورد.

«زبان ادبی، وظیفه‌ای فراتر از برقراری ارتباط دارد و در کاربرد عناصر زبانی هنرنمایی می‌کند.» (عباس‌زاده، ۱۳۹۰: ص ۹۳)

زبان هنجار در اثر استفاده، به تدریج زیبایی و جذابیت و اثرگذاری خود را از دست می‌دهد و به اصطلاح، تبدیل به زبان خودکار می‌شود. رهایی از خودکاری زبان و بازیابی اثربخشی آن، در سایه گریز از زبان هنجار یا دست‌کاری در اسلوب متعارف آن صورت می‌پذیرد.

خالق اثر خلاقانه، با ساختارشکنی، در عناصر زبانی و ترکیب‌ها دخل و تصرف می‌کند و از قالب‌های معمول دستوری و زبان هنجار و خودکار فاصله می‌گیرد، تا به ترکیب‌ها و کلمات، ویژگی‌های دلالتی جدیدی ببخشد و ساختار ترکیب را برای خلق زبانی نو، متمایز و متعالی کند و به فراهنجاری برسد. این نوع دخل و تصرف‌ها موجب آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی می‌شود.

آشنایی‌زدایی همان قدرت برگزیدن واژگان خاص و نوع چیدمان آنها یا «توخی» واژگان است که به واژه‌ها و تصویرها، تازگی و حرکت می‌دهد. جرجانی آن را معیار زیبایی و غرابت کلام می‌داند. (جرجانی، ۲۰۰۱: ص ۳۹۲)

اصولاً «هنر همه چیز را ناآشنا و ادراک حسی را دشوار و دیرپاب می‌کند» (علوی مقدم، ۱۳۷۷: صص ۱۰۵-۱۰۷)؛ زیرا وظیفه ادبیات نه آشنا و قابل فهم ساختن مفاهیم دشوار، که برعکس، ناآشنا ساختن تعابیر مألوف است.

البته این ابهام نباید به گونه‌ای باشد که ارتباط خواننده را با متن قطع کند، بلکه باید قابل تفسیر باشد. «هر چه کارکرد آشنایی‌زدایی و عناصر هنرمندانه و ادبی بارزتر باشند، فراهنجاری پویاتر و توانمندتر می‌شود.» (همان: ۸۲)

آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی، روند ادراک مخاطب را کندتر می‌کنند و او را برای کشف رمزگان هنری و دریافت معنای جدید به هیجان می‌آورند. «رمزگشایی از متن و کشف لایه‌های پنهان آن، افزون بر زمینه‌سازی برای خوانش فعالانه و آگاهانه متن، حس زیبایی جوی خواننده را ارج نهاده، پاسخ می‌دهد.» (عباس‌زاده، ۱۳۹۰: ص ۹۱)

انواع هنجارگریزی‌ها عبارت‌اند از: نحوی، معنایی، واژگانی، آوایی، نوشتاری، زمانی و سبکی (علوی مقدم، ۱۳۷۷: صص ۹۸-۹۴). هنجارگریزی معنایی (semantic deviation) متنوع‌ترین نوع هنجارگریزی است و در حوزه معنا صورت می‌پذیرد. در



این نوع، نویسنده یا شاعر با همان واژه‌های معمول، مطلبی را بیان می‌کند که مفهوم آن با رسم و عادت هنجار متفاوت است. (همان: ۷۲)

عناصر سازنده هنجارگریزی معنایی را مجاز، تشبیه، استعاره، تشخیص، پارادوکس، حس آمیزی، نماد، کنایه و ... تشکیل می‌دهند. در هنجارگریزی نحوی که توجه این نوشتار معطوف به آن است، شاعر یا نویسنده، از قواعد نحوی زبان هنجار سرپیچی کرده و به دگرگون‌سازی اجزای جمله می‌پردازد و به زبان ادبی روی می‌آورد.

۴. التفات

التفات از مصادیق هنجارگریزی نحوی است و عبارت است از خروج از آنچه به‌طور طبیعی مورد انتظار است و در معنای موسع آن، هر نوع تغییر دستوری یا غیر دستوری را شامل می‌شود که در اثنای کلام، با غرضی خاص و به مقتضای حال صورت می‌گیرد. (صفوی، ۱۳۹۴: ص ۱۷۱)

ساختار زبانی متن ایجاب می‌کند که با یک سیاق بیانی واحد پیش رود، اما در التفات، این سیاق ناگهان شکسته می‌شود و کلام از سبک عادی، به سبک فنی عدول می‌کند. این سبک فنی اگر خلاقانه صورت پذیرد، با ایجاد غرابت و آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی، معناسازی می‌کند.

لغویان و نحویان متقدم هدف از کاربرد التفات را «زدودن خستگی از مخاطب به‌خاطر توالی کلام با یک سیاق، بیداری و هشیاری و به شوق آوردن او، پرتحرک و هیجان‌آمیز کردن کلام می‌دانند». (زمخسری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ص ۱۴) التفات دو نوع است: ۱. معنایی یا بلاغی که در حوزه معنا شکل می‌گیرد و شامل این مباحث بلاغی است: بخشی از مباحث علم معانی، مانند خروج فعل امر از معنای طلب به دعا و التماس و غیره، خروج استفهام و نفی و نهی و ... از معنای اصلی به معانی دیگر، مباحث حذف و ذکر و تقدیم و تأخیر و خروج کلام از مقتضای ظاهر، مباحث مجاز و استعاره و کنایه که از موضوعات علم بیان هستند و مباحثی از علم بدیع.

۲. اسلوبی یا سیاقی، که در اسلوب کلام صورت می‌پذیرد. پرکاربردترین التفات‌های اسلوبی در قرآن عبارت‌اند از: الف- التفات بین دو صیغه فعلی یا اسمی، ب- التفات در عدد، ج- التفات در ضمائر، د- التفات در ادوات، ه- التفات در ساختار نحوی، و- التفات واژگانی. (طبل، ۲۰۱۰: ص ۶۱)

این موارد همه نمونه‌های موجود از التفات در کلام الهی نخواهند بود؛ زیرا با ارائه دیدگاه‌های جدید و وسعت بخشیدن به حوزه معنایی آن، دایره آن می‌تواند گسترش یابد. برخی از سبک‌شناسان معاصر، التفات و عدول را تحت عنوان نظریه عدول سیاقی، به ریفاتیر (Michael Riffaterre) زبان‌شناس فرانسوی (۱۹۲۴-۲۰۰۴) نسبت می‌دهند. آنچه تحت عنوان «نظریه عدول سیاقی» به ریفاتیر نسبت داده می‌شود، به همراه مفاهیم کلیدی آن نزد علمای بلاغت قدیم که بیشتر آن را التفات نامیده‌اند، ظهور بارزی داشته است. این مفاهیم عبارت‌اند از: تقدیر الکلام، مقتضای ظاهر و حال، ضرورت وجود جانشین، انتخاب جانشین، اختیار در انتخاب، مقایسه بین صورت‌های مختلف کلام، ضرورت وجود قاعده قبل از عدول برای خروج از آن.

معیارهای تحلیل ساختاری التفات

ساختار زبانی کلام ایجاب می‌کند که متن، جریانی پیوسته داشته باشد. در التفات با خروج ناگهانی، از آنچه به‌طور طبیعی مورد انتظار است، سیاق متن شکسته شده و زنجیره گفتار از حالت عادی و معمول خود خارج می‌شود. مثلاً سیاق یک متن با فعل ماضی شروع می‌شود و ادامه می‌یابد، اما ناگهان به مضارع یا امر تغییر می‌کند، یا گوینده ناگهان از واژه، حرف، جمله، اعراب و معنا به واژه، حرف، جمله، اعراب و معنای دیگری عدول می‌کند و این در تضاد با سیاق کلام قرار می‌گیرد و به‌ظاهر موجب گسستگی اجزای متن می‌شود. اما با وجود اینکه در اجزای متن گسستگی ایجاد می‌کند، با تشکیل لایه‌های معنایی، به‌نوعی اجزای کلام را به هم پیوند می‌دهد. تبیین این دو موضوع با تکیه بر صرف قوانین نحوی امکان‌پذیر نیست. علت این دوگانگی را باید با معیارهای دیگری تبیین نمود. این معیارها بدین قرار است:

۱. سلیقه و شم زبانی

انسان زبان را متناسب با قدرت درونی و ذوق فطری و محیط رشد و سطح دانش خود فرا گرفته و بر آن تسلط می‌یابد و نوعی احساس و شم زبانی در او ایجاد می‌شود (آنیس، ۱۹۶۶: ص ۱۹). البته این قابلیت در بین افراد متفاوت است.

زبان‌شناسان متقدم مسلمان از این قابلیت تحت عنوان طبع و ذوق و سلیقه یاد می‌کردند. طبری در مقدمه تفسیر خود، ضمن تمایز نهادن میان بایدها و نبایدهای



دستوری و شمّ زبانی، بر ضرورت آگاهی از قواعد زبانی، به منظور درک بهتر انواع گفتارهایی که حاصل طبیعت و سلیقه فطری افراد هستند، تأکید می‌کند. (طبری، ۱۴۱۲ق، ج: ۱، ص: ۱۶)

سلیقه هم در شکل دادن لایه‌های معنایی در ماورای عبارت‌ها، و هم در فهم و کشف آن نقش مهمی ایفا می‌کند. صاحبان سلیقه و ذوق ادبی کلامی را می‌پسندند که از فصاحت و بلاغت برخوردار باشد؛ هرچند از قواعد زبانی عدول کرده باشد و مادامی که شمّ زبانی آنها چیزی را درست بداند، بر قاعده نحوی متمرکز نمی‌شوند. البته این بدان معنا نیست که آنها قواعد دستوری و زبان هنجار را کنار می‌گذارند، بلکه از طریق همین زبان هنجار و معیار، از ناهنجاری‌ها و برجسته‌سازی‌ها، به‌عنوان ابزاری برای معناسازی و تأثیرگذاری بر مخاطب استفاده می‌کنند.

عبدالقاهر جرجانی فهم و درک بلاغت کلام را مستلزم ذوق ادبی می‌داند. از نظر او، تحلیل کلام مبتنی بر قواعد نحوی محض، بدون توجه به معنا و سلیقه، به کج‌فهمی منجر می‌شود. (جرجانی، ۲۰۰۱: ص ۴۶)

اعراب در زمان نزول قرآن کریم، صرف نظر از اختلاف سلیقه‌ها، در اوج قدرت زبانی و فصاحت و بلاغت قرار داشتند و قدرت بیان به سلیقه و عادت آنها تبدیل شد. وجود این طبع بود که موجب قدرت گرفتن طبع شعری و رواج شعر نزد شاعران آنها شد. اگر مخاطب با این سلیقه و طبع به قرآن بنگرد، آن را به‌خوبی می‌چشد و نه تنها چیزی از آن را مخالف ذوق و سلیقه خود نمی‌یابد، بلکه می‌تواند قابلیت هنجارگریزی‌ها را در تشکیل لایه‌های معنایی در ماورای عبارت‌ها دریافته و آنها را استخراج کند.

۲. رویکرد توصیفی به نحو

بعد از ظهور اسلام و گسترش دامنه ارتباط عرب‌زبان‌ها با غیر عرب‌زبان‌ها، سلیقه و طبع خالص عرب دچار تغییراتی شد و لحن و خطا در حرکات آخر کلمات رواج یافت. ابوالأسود دوئلی به توصیه امام علی علیه السلام، اصول اولیه نحو عربی را وضع کرد. به تدریج به دلیل ترس از انحراف زبان و تحریف قرآن و آموزش عربی به غیر عرب زبانان، این قواعد گسترش یافت. (ضیف، ۱۹۹۲: ص ۱۲)

اصطلاحاتی مانند اعراب و عامل وضع شد و نحویان معیارهای زبانی مشخصی را برای تحلیل متن وضع کردند. این موجب شد نحویان با دور شدن از شمّ زبانی، با

رویکردی تجویزی به نحو، زبان قرآن را که در چارچوب قواعد نحوی نمی‌گنجد، تحلیل کنند. آنان التفات را نیز بر همین مبنا تحلیل کردند، در حالی که التفات در قرآن نه خروج از نظام زبانی قرآن، که خروج از نظام زبانی و نحوی است که بشر آن را وضع کرده است. قاعده نحوی هم قانون نیست، بلکه ضابطه‌ای است که نحویان آن را از کلام عرب و تغییرات ساختاری کلام استخراج کرده‌اند.

بنابراین نحو تجویزی بر پایه باید و نبایدها و قوانین استوار است و آنچه را مطابق با معیارهای نحوی باشد، صحیح، و آنچه را مخالف باشد، استثنا و عدول و انحراف می‌داند (بشر، ۱۹۹۸: ص ۲۵۵). از این رو معیار مناسبی برای تحلیل متن و کشف لایه‌های عمیق معنایی آن نیست، هرچند در تعلیم و آموزش و در کلاس درس باید از آن به‌عنوان معیار استفاده شود.

تحلیل‌گر نیازمند سلیقه و شم ادبی است تا در مقام تحلیل، به‌دور از صدور احکامی چون «صواب» یا «خطا»، منطق حاکم بر کاربردهای زبانی را مرتبط با ساختار بیانی قرآن بررسی و کشف کند. (عابدی فیروزی، ۱۳۹۱: ص ۱۳۶)

صاحب سلیقه و شم ادبی، ضمن به‌رسمیت شناختن زبان و قواعد آن، به‌دور از بایدها و نبایدهای دستوری و با نگاه توصیفی به نحو، به یک گونه زبانی همان‌طور که هست، می‌پردازد و آن را توصیف می‌کند، نه آن‌طور که باید باشد یا نباشد. (سامرای، ۱۹۹۵: ص ۲۳)

نحو توصیفی به تأثیرگذاری امکانات زبانی که برای تأثیرگذاری کلام استفاده شده، می‌نگرد. جرجانی نحو توصیفی را در نظریه نظم خود، «معانی النحو» نامیده و قدرت در برگزیدن واژه‌ها و چیدمان آنها را در این نظام، معیار زیبایی کلام می‌داند (جرجانی، ۲۰۰۱: ص ۳۶۱). در این نحو زیرساختی، معانی ظریفی نهفته است. کشف این معانی در پرتو ویژگی‌های خاص نظام زبانی، با اتکا بر ذوق سلیم و روابط منطقی بین لفظ و معنا و قرینه‌هایی که در بافت متن و فرامتن وجود دارد و توجه به نوع گفتمان متن، یعنی شرایط تولید آن، امکان‌پذیر است.

با این نوع نگاه درمی‌یابیم که التفات نه تنها عامل تضعیف پیوستگی متن نیست، بلکه مانند رشته‌ای نامرئی، از طریق ایجاد ابهام هنری و تشکیل لایه‌های معنایی عمیق، موجب پیوستگی عبارت‌ها و متن می‌شود.



بنابراین التفات که از نگاه نحو تجویزی، استثنا و انحراف و انزیاح است، از نگاه نحو توصیفی، استعمالی فصیح و موجه و متناسب با نظام زبانی و بلاغت و موسیقی قرآن و منطبق با ذوق سلیم و یک ضرورت است.

به عنوان مثال، در آیه «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (مائده: ۲۸)، شبه جمله در «بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ» بر مفعول مقدم شده است. در ادامه در «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ» از این تقدم، به تأخر عدول شده است. با نگاه تجویزی به نحو به نظر می‌رسد این تقدم موجب ناهماهنگی در ترتیب اجزای کلام شده است. وقتی علت را با نگاه توصیفی به نحو و توجه به نظام زبانی قرآن و گفتمان متن و مناسبات معنایی و با تکیه بر سیلقه و شم زبانی بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که علت این کاربرد را باید در چیزی فراتر از قواعد نحوی جست‌وجو کرد. در واقع تقدیم شبه جمله در «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي» معناساز شده و بیانگر این است که گشودن دست از طرف قایل برای کشتن، به قصد برادرکشی است، نه مطلق کشتن، اما هابیل با وجود اینکه نسبت به قصد قایل علم دارد، با تقوا او را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ»، تا هرگونه اقدام به بسط دست برای هر کشتنی را از خود نفی کند، نه صرفاً برادرکشی را. این نفی را با تقدیم مفعول بر شبه جمله، مطابق با اصل و با دو ابزار تأکید، یعنی آوردن جمله به صورت اسمیه و آوردن حرف تأکید بر سر خبر، تقویت می‌کند. استخراج این دلالت‌ها به معیاری فراتر از نحو تجویزی نیاز دارد.

کارکردهای التفات در قرآن

۱. تشکیل لایه‌های معنایی

التفات‌های قرآنی با برهم‌زدن هنجارها و برجسته‌سازی و ابهام‌آفرینی هنری، لایه‌های معنایی در ماورای عبارت‌ها و متن تشکیل می‌دهند. این معناسازی که یکی از مشخصات سبک‌ساز قرآنی و راز ادبیت کلام در قرآن است، هنجارگریزی را تبدیل به فراهنجار پویا می‌کند.

در آیه شریفه «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ: ۲۴)، «علی هدی» تصویری از فرد هدایت‌شده را ترسیم می‌کند که بر مرکبی سوار است و کنترل آن را در دست دارد و آن را به هرسو بخواهد، سوق

می‌دهد. معادله‌ای که حرف «أو» بین دو عبارت ایجاد کرده، اقتضا می‌کند بعد از «علی هدی» بفرماید: «أو علی ضلال مبین»، اما دلالت سیاقی اقتضا می‌کند آیه برخلاف انتظار خواننده، از حرف آشنای «علی» به معنای استعلا، به حرف ناآشنای «فی» به معنای ظرفیت در «فِی ضَلَالٍ مُّبِينٍ» عدول کند. وقتی مخاطب این دو حرف را در این سیاق، مبتنی بر قوانین نحوی و تنها از زاویه صحت و سقم عبارت ارزیابی می‌کند، از خود می‌پرسد: این دو حرف معمولاً با یکدیگر استفاده نمی‌شوند، چرا باهم آمده‌اند؟ با اندکی تأمل درمی‌یابد که این کاربرد، الگوی معمول باهم‌آیی واژگان را دگرگون نموده و با کنار هم گذاشتن دو واژه ناآشنای «علی و فی»، ترکیبی به وجود آورده که همگونی و تناسب اجزای کلام را تضعیف کرده است. اما اگر تحلیل‌گر از شَمّ زبانی و ذوق سلیم برخوردار باشد و آیه را با نگاه توصیفی به نحو و مبتنی بر معیارهای بلاغی سبک خاص نظام زبانی قرآن و مناسبات معنایی آن تحلیل کند، درمی‌یابد که غرض از عدول از «علی» به «فی» این است که گمراه را در تصویری ترسیم کند که گمراهی آنچنان او را در چنگ خود گرفتار کرده که گویی در قعر آن غرق شده و راه خروجی برای او نیست. این به قول محقق معاصر، همان رستاخیز کلمات (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ص ۲۵) یا به قول عالم بلاغی قدیم، شجاعة العربیه و ماهیت متهورانه زبان عربی است. (ابن اثیر، ۱۹۹۰: ص ۳)

این فراهنجار پویا، نه تنها ناهمگونی در اجزا و ساختار آیه ایجاد نکرده، بلکه با معناسازی به صورت نامرئی، عامل پیوند معنایی و تناسب و پیوستگی اجزای آیه و سیاق کلام شده است.

در آیه اول از این دو آیه مبارکه «وَلَكِنَّ مَثْمٌ أَوْ قُتِلْتُمْ لِأَلَى اللَّهِ تُخْشَرُونَ» ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران: ۱۵۸-۱۵۹)، طرف خطاب عموم مسلمانان هستند. اقتضای نحو تجویزی این است که بعد از آن بفرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ لَأَنَّ الرَّسُولَ لَكُمْ»، اما ناگهان خطاب متوجه شخص پیامبر ﷺ می‌شود و می‌فرماید: «لَنْتَ لَهُمْ»؛ زیرا مخاطبان کشته‌شدن دوستانشان را در جنگ به پیامبر خدا ﷺ نسبت می‌دادند. به خاطر این نسبت ناروا، خدای متعال روی سخن را به رسول خدا ﷺ تغییر می‌دهد و می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴: ص ۸۲). دستاورد این التفات و عدول، معناسازی و الهام‌بخشی کلام است؛



زیرا خداوند در نظر دارد ضمن نفی این نسبت از پیامبر، به مخاطبان این معنا را انتقال دهد که شما با این نسبت ناروایی که به پیامبر دادید، شایسته این نیستید که طرف خطاب من باشید و من از شما روی می‌گردانم. این کارکرد التفات در فراتر از وظیفه عمل کردن، یعنی تشکیل لایه معنایی است.

ناگفته نماند که در «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ...»، اقتضای نحو تجویزی این است که بفرماید «فبرحمة من الله»، اما از این سیاق به ذکر «ما» زایده عدول می‌شود تا لینت و لطافت برخاسته از موسیقی در صوت حرف «من» در ابتدای کلام، به همراه لینتی که از ایجاد فاصله بین حرف جر و مجرورش حاصل می‌شود، به کمک معنا آید و لینت پیامبر ﷺ را دوچندان نشان دهد. این لایه‌ای است معنایی که واقعیت و هنر، با جمع بین لفظ، موسیقی و معنا و اندیشه و سبک، به متن افزوده است.

در آیه شریفه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۗ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا» (مریم: ۸۸-۹۰)، اقتضای نحو تجویزی این است که متناسب با «وَقَالُوا...» بفرماید «لقد جاءوا...»، اما گستاخی و کودنی مخاطبان در نسبت دادن فرزند به خداوند و عدم شایستگی انسان برای فرزندی خداوند، ایجاب می‌کند مخاطب به شدت توبیخ شود. (بری، ۱۹۸۴: ص ۲۹)

«جئتم» جایگزین «جاءوا» می‌شود تا برای اعلام قبح این نسبت ناروا معناسازی کرده و مخاطبان را به شدت توبیخ کند. با این عدول اولاً مخاطبان را که ابتدا از صحنه غایب بودند، برای توبیخ شدید به صحنه می‌آورد. ثانیاً با آن زمینه‌سازی می‌کند تا تبعات زشتی این نسبت ناروا را در شکافته شدن آسمان‌ها و پاره‌پاره شدن زمین و فرو ریختن کوه‌ها ترسیم کند. از طرفی در واژگان «إدًّا، يَتَفَطَّرْنَ، تَنْشَقُّ و تَخِرُّ»، صوت به گونه‌ای دیگر به کمک معنا و تصویر می‌آید تا سنگینی تلفظ صوت مشدد (دال، طاء، قاف، راء)، تقویت‌کننده سنگینی و زشتی این گناه و الهام‌بخش توبیخ شدیدتر باشد.

در آیه مبارکه «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرًا» (قمر: ۶)، در «یدع» از ذکر واو به حذف آن عدول شده است. برخی این عدول را به اختلاف لهجه نسبت می‌دهند، اما آیه کریمه بدون هدف از لهجه خاصی استفاده نمی‌کند. همان گونه که انتخاب واژگان قرآنی با دقت خاصی انجام می‌شود تا با سیاقی که در آن می‌آیند، تناسب داشته باشند و معنا‌افزایی کنند، یا نظم قرآنی با حذف و ذکر و تقدیم و تأخیر و...، حاوی دلالت‌های عمیق می‌شود، الفاظ نیز با حذف حروف و رسم الخط خاص انتخاب می‌شوند تا ضمن

متناسب شدن با سیاق وارده در آن، بیانگر مفهوم خاصی باشند، از این رو نمی توان آنها را از نقش معنایی که ایفا می کنند، جدا کرد. به نظر می رسد این عدول خطی که هم حق لفظ و هم حق معنا را ادا کرده، باعث نشاننداری و دلالت مندی دیگری در آیه کریمه شده است؛ زیرا با حذف و شتاب در تلفظ در صدد است یک لایه معنایی دیگری خلق کند و آن اشاره به شتاب در اجابت است.

۲. ایجاد پیوستگی در اجزای کلام

آیه شریفه «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ * فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ» (لیل: ۱۳-۱۴) حاوی التفات در ساختار نحوی، با تقدیم خبر بر اسم و التفات در ضمیر و عدول از جمله اسمیه به فعلیه است. بررسی ساختار ظاهری آیه از نگاه نحو تجویزی، حاکی از ناهماهنگی دو جمله اسمیه و فعلیه و دو ضمیر «نا» در «لنا» و «ت» در «أَنْذَرْتُكُمْ» است. تغییر ناگهانی در ضمیر به ظاهر موجب گسستگی اجزای کلام و گریز دو عبارت از یکدیگر شده است، اما با تأمل در آیه اول درمی یابیم که خداوند با نسبت دادن دنیا و آخرت به ذات مقدس خود و کارگزاران درگاهش، و با مقدم کردن خبر، انحصار ایجاد می کند تا با انحصار، عظمت موضوع را به مخاطب انتقال دهد. این انحصار همان معنا فزایی است. سپس آیه مبارکه از جمله اسمیه به فعلیه با فعل ماضی و از ضمیر متکلم مع الغیر به متکلم وحده عدول می کند تا اعلام کند که انذار انجام شد و پایان یافت. تغییر سیاق جمله از اسمیه به فعلیه با فعل ماضی و نسبت دادن آن به ذات مقدس، بیانگر انذار شدید و شتاب در انذار است. در «تَلَظَّىٰ» نیز صوت به کمک معنا و تصویر آمده تا صدای حرف «ظاء» و تکرار آن، تداعی گر صدای شعله آتش شود و خشم و انذار را دوچندان کند. از طرفی در این فعل از ذکر «تاء» در «تَلَظَّىٰ» به حذف آن عدول شده است. برخی مفسران (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۲: ص ۲۰۳) معتقدند کاربرد فعل ماضی در این آیه شریفه می تواند به منظور بیان نزدیکی و حتمیت فعل باشد. اگر از منظر هنجارگریزی و برجسته سازی به این حذف بنگریم، گویی از ذکر به حذف عدول شده تا بیانگر قطعیت و حتمیت وقوع فعل باشد. بنابراین ایجاد انحصار و اعلام انجام شدن انذار و پایان یافتن آن، شتاب در انذار و قطعیت و حتمیت وقوع فعل، همان نشانه هایی هستند که در این چیدمان غیرعادی یا به قول جرجانی (جرجانی، ۲۰۰۱: ص ۹۸)،



«توخی واژگان» ضمن زدودن غبار عادت و طراوت و تازگی دادن به کلام، با معناسازی، موجب پیوستگی اجزای کلام شده‌اند.

۳. ابهام هنری

در هر متنی، بسته به موضوع مورد نظر، واحدهای واژگانی زبان از نظر معنایی و اسنادی، از یک سنخ و متناسب با هم انتخاب می‌شوند. با این تناسب، مخاطب در فضای اطلاعاتی خاصی قرار می‌گیرد. اما گاه در قرآن از این قانون عدول می‌شود. به‌عنوان مثال در آیه شریفه «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (حشر: ۲۱)، حضور دو واژه «خاشعا و متصدعا» در کنار جبل و اسناد آنها به کوه، ناآشنا و مبهم است. وقتی علت و منطقی حاکم بر چنین کاربردی را مرتبط با ساختار بیانی قرآن بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که آیه مبارکه در نظر دارد به کوه شخصیت انسانی بدهد و تصویری از خشوع و فرمانبری یکی از غیر قابل نفوذترین پدیده‌ها را ترسیم کند. این پدیده در صورت نزول آیات بر آن، نه تنها در برابر فرمان حق سر تعظیم فرود می‌آورد که از هم متلاشی می‌شود. راز ترسیم این تصویر در لایه معنایی دیگری است که در بطن این تصویر نهفته است و آن، تصویر تقابلی از انسان غافل است که با وجود ناطق بودن و تأثیرپذیری و برخوردار بودن از قوه ادراک، از فروتنی و فرمانبرداری خداوند سر باز می‌زند. این گونه التفات با برهم زدن هنجارهای معنایی، با ایجاز و ابهام، معناسازی می‌کند. ابهام و ایجاز، مخاطب را به مشارکت و تأمل وا می‌دارند؛ مشارکت او را آماده پذیرش پیام می‌کند و تأمل او را به تلاش برای کشف لایه‌ها و تأویل‌های احتمالی جدید وا می‌دارد.

ژرف‌نگری و باریک‌بینی زبان قرآن در آیه شریفه از این جهت است که واژگانی مألوف و عادی مانند «جَبَلٍ، خَاشِعًا، مُتَصَدِّعًا» که در زبان روزمره به‌کار می‌روند، انتخاب می‌کند، اما رابطه اسنادی ظریفی بین آنها برقرار می‌کند و موجب می‌شود این واژگان، چهره‌ای نو و زنده به خود بگیرند و در قالب این التفات معنایی و استعاره که نمودی از هنجارگریزی معنایی و آشنایی‌زدایی است، لایه معنایی دیگری به کلام بیفزاید.

در آیه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ * وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» (انبیاء: ۹۲-۹۳)، عدول در التفات با هنجارگریزی و ابهام‌آفرینی، الهام‌بخش توبیخی شدید شده است. در آیه مبارکه از متکلم در «أَنَا رَبُّكُمْ»، به غایب در «وَتَقَطَّعُوا

أَمْرَهُمْ» عدول شده است. اگر سیاق آیه به روال عادی پیش می‌رفت، با صیغه مخاطب می‌فرمود: «تَقَطَّعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ». از آنجا که حاضر کردن مخاطب در صحنه متضمن توییح شدید می‌شود، آیه با تغییر سیاق از مخاطب در «تَقَطَّعْتُمْ» به غایب در «تَقَطَّعُوا»، مخاطب را از صحنه خارج می‌کند تا با نسبت دادن آن به افراد غایب، توییح به صورت مبهم و غیر صریح متوجه آنها شود.

از طرفی، صدای قاف و طاء مشدّد در «تَقَطَّعُوا» که در گوش، صدای بریدن و در ذهن صحنه قطع کردن را مجسم می‌کند، به موسیقی فرصت می‌دهد تا این توییح مبهم را تقویت کند. این چنین هنجارگریزی، با معناسازی، تبدیل به فراهنجاری پویای ابهام‌آفرین می‌شود.

قرآن کریم در سوره احزاب در آیات ۳۲ و ۳۳ که مربوط به همسران پیامبر ﷺ است، می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى وأقمن الصلاة وآتین الزکاة وأطعن الله ورسوله». در انتهای آیه ۳۳ در آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، با تغییر خطاب‌های عتاب‌آمیز نسبت به همسران پیامبر به خطاب‌های کرامت‌بخش و تبدیل ضمیر مؤنث به مذکر، گروهی دیگر از خاندان آن حضرت را مورد عنایت قرار می‌دهد. دوباره در آیه ۳۴ خطاب به جمع مؤنث تغییر می‌کند و می‌فرماید: «وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا».

برخی مفسران اهل سنت با استناد به سیاق کلام و معنای عرفی «اهل البيت» و آیات قبل و بعد از آیه تطهیر که درباره همسران پیامبر ﷺ است، همسران پیامبر را از مصادیق آیه تطهیر دانسته‌اند. صاحب تفسیر التحویر و التنویر آیه تطهیر را متصل به آیات ماقبلش می‌داند و آن را علت اوامر و نواهی ای می‌داند که در آیات قبل با «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ...» شروع می‌شود. از نظر او، این تعلیل به این معناست که خداوند این امر و نهی را به شما فرمود، زیرا اراده کرد شما را از نقایص پاک گرداند و با کمالات بیاراید. وی تبدیل ضمیر را از باب تغلیب و التفات می‌داند. از نظر او، تغلیب به این موضوع اشاره می‌کند که تطهیر، به خاطر پیامبر به همسران پیامبر مربوط می‌شود، تا آنها هم در کمال قرین او شوند. (ابن عاشور، بی‌تا، جلد ۲۱: ص ۲۴۶)



عمده‌ترین دلیل آنها این است که صدر و ذیل آیه تطهیر درباره همسران پیامبر ﷺ است و سیاق کلام اقتضا می‌کند که این آیه نیز درباره آنان باشد؛ زیرا هنجار سخن فصیح این نیست که گوینده‌ای یک مطلب را درباره یک موضوع معین بگوید و یک‌باره از آن عدول کند و مطلب دیگری بیاورد و دوباره به مطلب اول باز گردد. آنها با این اشکال روبه‌رو شدند که قبل و بعد از آیه تطهیر چندین ضمیر جمع مؤنث آمده که مربوط به همسران پیامبر است، این ضمیرها با ضمیر جمع مذکر در آیه تطهیر سازگار نیست.

رازی می‌گوید: خداوند تبارک و تعالی جمع مؤنث مخاطب را رها کرد و جمع مذکر به‌کار برد، تا اهل بیت پیامبر و مردان آنها را داخل در آیه تطهیر کند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ۲۵، ص ۱۶۸). یعنی شامل حضرت امیر و صدیقه طاهره و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام هم می‌شود. چون زن و مرد در جمع حضور دارند، بنا بر قاعده تغلیب مذکر بر مؤنث، ضمیر جمع مذکر آمده است.

در پاسخ به آنها که با استناد به سیاق، آیه شریفه تطهیر را متصل به آیات قبل و آیه بعد از آن دانستند، می‌گوییم: استناد به سیاق زمانی قابل توجیه است که از پیوستگی نزول آیات مطمئن باشیم، در حالی که ممکن است در یک سوره، یک آیه به‌تنهایی نازل شده باشد و آن را در لابه‌لای آیات دیگر قرار داده باشند، در نتیجه با آیات قبل و بعد ارتباطی نیابد (ابراهیمی، ۱۳۹۵: ص ۱۰). همچنین قرآن کریم بر حسب نزول توسط پیامبر یا صحابه جمع‌آوری نشده است. «هیچ لزومی ندارد که تمام یک سوره با هم ارتباط داشته باشند، بلکه تنها می‌توان بین آیاتی که در یک مرحله نازل شده‌اند، به دنبال تناسب و ارتباط بود.» (بهشتی، محمد حسین، ۱۳۶۰: ص ۱۲-۱۵)

صاحب تفسیر المنار در مورد تأثیر سیاق می‌گوید: «قرآن کتاب هنری نیست تا هر موضوع و مقصد آن بابتی خاص داشته باشد، بلکه کتاب هدایت و پند و اندرز است که مخاطب را از موضوعی به موضوع دیگر می‌برد، دوباره به موضوع اول باز می‌گرداند.» (رشید رضا، ۱۹۴۷، ج ۲: ص ۴۵۱)

امام جعفر صادق علیه‌السلام نیز فرمودند: ابتدای یک آیه از قرآن ممکن است در مورد یک موضوع باشد و انتهای آن راجع به موضوع دیگری باشد (مغنیه، ۱۴۳۴ق: ص ۲۱۵). بنابراین نمی‌توان به سیاق آیات به‌عنوان یک قاعده کلی استناد کرد.

اگر آیات شریفه را صرف نظر از بحث‌های روایی آن، از منظر سیاق و ساختار فنی کلام بررسی کنیم، درمی‌یابیم که مخاطب در صدر آیه ۲۸ و پنج آیه قبل از آیه تطهیر و

یک آیه بعد از آن، زنان پیامبر ﷺ هستند و در همه این آیات جز آیه تطهیر، ضمیر مؤنث به کار رفته و با امر و نهی و با لحنی عتاب‌آمیز، از وظایف زنان پیامبر سخن می‌گویند و تنها در آیه تطهیر از ضمیر جمع مذکر با جمله خبری و با لحن کرامت‌بخش استفاده شده است. بدون شک دلالت متن بر دلالت سیاق مقدم است، چون قوی‌تر و بارزتر است.

وقتی ساختار واژگان و هم‌نشین‌های آنها را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که «بیوت» دوبار با صیغه جمع مؤنث و مضاف به ضمیر «کن» و «البيت» در «اهل البيت» یک‌بار در آیه تطهیر و یک‌بار در آیه ۷۳ سوره هود به صورت مفرد و محلی به «ال» عهد به کار رفته است. این حاکی از آن است که معنای بیت در این دو ترکیب اضافی متفاوت است. از طرفی، همسران پیامبر در این سوره، دوبار با لفظ «نساء النبی» مورد خطاب قرار گرفته‌اند، سپس در آیه تطهیر از تعبیر صریح «اهل البيت» و ضمیر «عنکم» استفاده می‌شود.

با فرض اینکه بر سیاق هم تکیه کنیم، اما تغییر حدود ۲۲ ضمیر جمع مؤنث مخاطب «کن، تن و ن» به ضمیر «کم»، مخاطب قرار دادن «اهل البيت»، تقدم «عنکم» بر «اهل البيت» در این آیه و مفرد آمدن «البيت» و محلی بودن آن به «ال» عهد، نشانه این است که اولاً منظور از بیت، بیت نبوت و رسالت است، ثانیاً اختلاف مخاطب را می‌رساند و توهم تطهیر را از تمام خاندان پیامبر ﷺ دفع می‌کند.

چنانچه عدول از تعبیر صریح «نساء النبی» به تعبیر «اهل البيت»، تفاوت مصداق ترکیب‌های «اهل البيت» و «بیوتکن»، تغییر خطاب‌های عتاب‌آمیز نسبت به همسران پیامبر به خطاب‌های کرامت‌بخش در آیه تطهیر، دلیل بر این است که آیه تطهیر، مستقل از این آیات نازل شده است، از این رو استناد به سیاق توجیهی ندارد و باید آیه به تنهایی و بدون توجه به سیاق تحلیل شود.

با وجود استقلال آیه و قطع ارتباط موضوع آیه تطهیر با آیات قبل و آیه بعد، التفات و تغلیب بودن ضمیر «عنکم» متفی است؛ زیرا در التفات و تغلیب، پیوستگی موضوع با موضوع و مصداق‌های آیات قبل و بعد حفظ می‌شود و تنها ضمیر تغییر می‌کند. بنابراین آیه تطهیر در بین این آیات، از باب جمله معترضه است که مضمون آن مغایر با پیش و پس از آن است و حذف آن هیچ خللی در نظم، مفهوم، انسجام و اتصال آیات قبل و آیه بعد از آن وارد نمی‌کند. بنابراین آیه بر حسب نزول، جزء آیات همسران پیامبر و متصل به آن نیست و مستقل نازل شده و هیچ پیوند معنایی با آیات قبل و آیه



بعد ندارد. به گفته صاحب المیزان، این قسمت جداگانه نازل شده، اما هنگام جمع‌آوری آیات در عصر پیامبر یا بعد از آن، در کنار این آیات قرار داده شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶: ص ۳۱۲)

در آیات ۲۸ و ۲۹ سوره یوسف نیز این خروج از زبان هنجار را ملاحظه می‌کنیم: «فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ * يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ». در این آیه عبارت «يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا» خطاب به حضرت یوسف عليه السلام و جمله معترضه است و قبل و بعد از آن خطاب به زلیخاست.

آنچه خروج از زبان هنجار با جمله معترضه را در این آیه شریفه مجاز می‌کند، تشکیل لایه‌های معنایی در ماورای این آیه است. پیامبر صلى الله عليه وآله می‌دانسته که در آینده دشمنان، آیه را به نفع خود تأویل و تحریف می‌کنند، از این رو این آیه آگاهانه و زیرکانه در لابه‌لای همین آیاتی که درباره همسران پیامبر است، قرار گرفته تا با معناسازی دو تصویر که بیانگر تفاوتی بزرگ بین اهل بیت و همسران پیامبر است، در برابر دیدگان مخاطب مجسم شود تا مسلمانان با مقایسه این دو تصویر دریابند که زنان پیامبر در عصمت و طهارت، هم‌سنگ اهل بیت نبوت نیستند. و ای بسا با این چینش خواسته این نکته را بفهماند که اگر زنان پیامبر که با او در یک خانه ساکن هستند، کارهایی سرزنش‌انگیز کنند، مسلمانان باید حساب اهل بیت او را از آنان جدا کنند. بنابراین آیه تطهیر بین این آیات یک جمله معترضه است که نه تنها عامل نابسامانی اجزای کلام نشده و ایرادی محسوب نمی‌شود، بلکه با خروج از زبان هنجار و معناسازی، موجب پیوستگی اجزای کلام شده است.

نتیجه‌گیری

سبک‌شناسان معاصر التفات را تحت عنوان نظریه عدول سیاقی، به زبان‌شناس معاصر فرانسوی، ریفاتیر نسبت می‌دهند. نگاه آنها و نگاه ریفاتیر با نگاه بلاغت قدیم منطبق است. آنچه تحت این عنوان به همراه مفاهیم کلیدی آن به ریفاتیر نسبت داده می‌شود، در آثار بسیاری از از علمای بلاغت قدیم، ظهوری بارز دارد.

قرآن کریم از التفات به‌عنوان ابزار جبران نقص زبان عادی استفاده می‌کند و از طریق آن، مفاهیم متعالی کلام الهی را در لایه‌های معنایی به مخاطب انتقال می‌دهد. التفات به‌طور کلی و در قرآن، با نگاه تجویزی به نحو، عامل نابسامانی اجزای کلام

به نظر می‌رسد. این صنعت در نگاه توصیفی به نحو و مبتنی بر نظام زبانی خاص قرآن و مناسبات معنایی و متکی بر سلیقه ادبی، با تشکیل لایه‌های معنایی در ماورای عبارت‌ها، مانند رشته‌ای نامرئی اجزای کلام را به هم پیوند می‌زند و موجب پیوستگی اجزای متن می‌شود. از این نگاه، این صنعت، استثنا، انحراف و عامل نابسامانی کلام محسوب نمی‌شود و استعمال آن موجه و متناسب با نظام زبانی قرآن است.

این صنعت در کلام الهی به‌عنوان یک نشانه‌گر، با ابهام‌آفرینی هنری و معنا سازی، متنی باز و شناور در مقابل مخاطب قرار می‌دهد و ذهن او را برای کشف مفاهیم ژرف قرآنی فعال کرده و او را به تأمل در ماورای عبارت‌ها و اعمال نظر برای قرائت‌های متعدد سوق می‌دهد و زمینه را برای تأویل‌های جدید، رشد مهارت‌های تفسیری و گسترش دامنه اندیشه فراهم می‌کند. قرآن کریم در مواردی، از طریق خروج از زبان هنجار و معنا سازی در لایه‌های پنهانی، واقعیت‌هایی را از خطر تأویل و تحریف حفظ کرده است.

در این کتاب آسمانی، گونه‌های دیگری از این نشانه‌گرهای هنجارگیز وجود دارد که تاکنون کسی از اهل بلاغت از این منظر به آنها نپرداخته و به بازخوانی نیاز دارند. بی‌گمان پژوهش در مورد آنها حوزه تحقیقات علمای بلاغت را گسترش می‌دهد و راه‌های دیگری برای کشف لایه‌های معنایی متون و حقایق قرآن ارائه می‌دهد که می‌تواند به ادبیات و زبان‌شناسی نیز سرایت کند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیمی، ابراهیم (۱۳۹۵)، «نقد و تحلیل ساختار ادبی و محتوایی آیه تطهیر»، پژوهش‌های ادبی - قرآنی، شماره دوم، سال چهارم، صص ۷-۲۶.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی‌تا)، التحویر و التئویر، بیروت: موسسه التاریخ.
۴. ابن اثیر، أبو الفتح ضیاء‌الدین نصرالله (۱۹۹۰)، المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: المكتبة العصرية.
۵. أنیس، ابراهیم (۱۹۶۶)، من أسرار اللغة، چاپ سوم، قاهره: مكتبة الأنجلو المصرية.
۶. بری، حوأس (۱۹۸۴)، المقاییس البلاغیة فی تفسیر التحریر و التئویر لمحمد الطاهر ابن عاشور، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۷. بشر، کمال (۱۹۹۸)، دراسات فی علم اللغة، قاهرة: دار غریب للطباعة و النشر و التوزیع.



۸. بهشتی، محمد حسین (۱۳۶۰)، *روش برداشت از قرآن*، چاپ سوم، تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه های آیت الله بهشتی.
۹. جرجانی، عبدالقاهر (۲۰۰۱)، *دلائل الاعجاز فی علم المعانی*، چاپ دوم، تصحیح: محمد عبده، تحقیق: محمد رشید رضا، بیروت: دارالمعرفة.
۱۰. رشید رضا، محمد (۱۹۴۷)، *تفسیر المنار*، چاپ دوم، قاهره: دار المنار.
۱۱. رضایی هفتادار، غلامعباس؛ نامدار، ابراهیم؛ احمدی، علی اکبر (۱۳۹۲)، «آشنایی زدایی و نقش آن در خلق شعر»، *مجله ادب عربی*، دوره پنجم، شماره ۲، صص ۶۹-۸۸.
۱۲. زمخشری، جار الله (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی.
۱۳. سامرایی، ابراهیم (۱۹۹۵)، *النحو العربی فی مواجهة العصر*، بیروت: دار الجیل.
۱۴. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۷)، *صور خیال در شعر فارسی*، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات آگاه.
۱۵. صفوی، کورش (۱۳۹۴)، *از زبان شناسی به ادبیات*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سوره.
۱۶. صلاح، فضل (۱۹۸۷)، *علم الأسلوب*، بیروت: منشورات دار الآفاق الجديدة.
۱۷. ضیف، شوقی (۱۹۹۲)، *المدارس النحویة*، چاپ هفتم، قاهره: دار المعارف.
۱۸. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۰)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۹. طبری، محمدبن حریر (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفة.
۲۰. طبل، حسن (۲۰۱۰)، *أسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة*، قاهره: دار السلام للطباعة والنشر والتوزیع والترجمة.
۲۱. عابدی فیروزجانی، حمید (۱۳۹۱)، «از قاعده و استثناء در نحو تجویزی تا سلیقه و معنی در نظم قرآنی»، *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، شماره ۵۱، صص ۷۳-۸۸.
۲۲. عباس زاده، حمید (۱۳۹۰)، «کارکردهای زیبایی شناختی حذف حروف جاره در قرآن کریم»، *آموزه های قرآنی*، دوره ۱۰، شماره ۱۳، صص ۸۹-۱۰۹.
۲۳. علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷)، *نظریه های نقد ادبی معاصر؛ صورت گرایی و ساختارگرایی*، تهران: نشر سمت.
۲۴. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۵. مغنیه، سید محمدجواد (۱۴۳۴ق)، *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.